

بررسی تطبیقی سندبادنامه ظهیری سمرقندی با همین داستان در

متون عربی و فارسی

(سندبادنامه: یک داستان در چند متن عربی و فارسی)

مختار کمیلی^۱

دانشیار عضو هیئت علمی دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان، رفسنجان، ایران

چکیده

یکی از متون داستانی فارسی، سندبادنامه ظهیری است. این داستان که مرکب است از یک قصه اصلی و چندین قصه درونه‌ای، در متون عربی و فارسی متعددی روایت شده که عبارتند از: سندبادنامه عامیانه عربی، الف لیل و لیل، طوطی‌نامه نخشبی و جامع‌الحکایات. پرسش‌های این مقاله آن است که چه تفاوت‌هایی در این متون در روایت قصه اصلی و قصه‌های درونه‌ای وجود دارد و آیا بررسی این تفاوت‌ها می‌تواند پرتوی بر بعضی ابهامات این داستان به روایت ظهیری بتاباند؟ در پاسخ به این پرسش‌ها، وارد حوزه مطالعات ادب تطبیقی در چارچوب مکتب آمریکایی شده‌ایم، روایت ظهیری مبنا قرار گرفته و روایات دیگر با آن مقایسه گردیده است. نتیجه مقایسه نشان می‌دهد که در داستان اصلی در بعضی روایات، به جزئیات و روابط علی و معلولی توجه بیشتری شده که با اتکاء به آن‌ها

فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی
دوره ۱۰، شماره ۳ پاییز ۱۴۰۱، صص ۲۶-۵۵

Mokhtar.komaily@gmail.com

^۱ نویسنده مسؤل مقال:

Copyright© 2022, the Authors | Publishing Rights, ASPI. This open-access article is published under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License which permits Share (copy and redistribute the material in any medium or format) and Adapt (remix, transform, and build upon the material) under the Attribution-NonCommercial terms.

می‌توان برخی ابهامات داستان اصلی به روایت ظهیری را برطرف نمود. و این از اهداف مقایسه و نگارش این مقاله است. داستان‌های درونه‌ای در این متون کاملاً مانند هم نیستند. پاره‌ای از داستان‌های درونه‌ای، با تفاوت‌هایی جزئی در همه متون مورد بحث ما مشترک است. پاره‌ای دیگر در روایت ظهیری آمده و در روایات دیگر نیامده، برعکس، بعضی داستان‌ها در روایت دیگر آمده و در روایت ظهیری نیست. عواملی که باعث این تفاوت‌ها شده‌اند، متعددند. محل ترجمه یا تألیف در شمار این عوامل است. قوه تخیل و خلاقیت مترجم و مؤلف یا مقصود آن‌ها از ترجمه و تألیف از دیگر عواملی است که کمابیش به اختلاف و دگرگونی این روایات دامن زده است.

واژه‌های کلیدی: سندبادنامه ظهیری، سندبادنامه عامیانه عربی، ادبیات

تطبیقی، داستان اصلی، داستان‌های درونه‌ای



۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسأله

در دوره سامانی، ابوالفوارس فناورزی *سندبادنامه* پهلوی را به فارسی دری مبدل کرد. در سده ششم، ظهیری، این متن ساده را که نسخه‌ای از آن باقی نمانده است به ابیات فارسی و تازی و انواع آرایه‌های ادبی آراست. در دوران اسلامی، *سندبادنامه* از پهلوی به زبان تازی نیز برگردانده شد. مترجم «شاید موسی بن عیسی الکسروی بوده باشد.» (ظهیری، ۱۳۶۲)

به جز این، ترجمه عربی دیگری از مترجمی ناشناخته در سده دهم یا پیش از آن صورت گرفته است. این ترجمه که به زبان عربی عامیانه است، «از لحاظ سبک و مضمون ظاهراً بین ترجمه عربی قصه از گزارش پهلوی آن که امروزه در دست نیست و روایت کنونی هفت وزیر که در بعضی نسخه‌های هزارویک‌شب گنجانیده شده، جای دارد.» (ستاری، ۱۳۶۸: ۸۶)

این قصه در *الفلیله‌ولیله* نیز روایت شده است. عبداللطیف تسوجی، *الفلیله‌ولیله* را در دوره قاجار به زبان فارسی ترجمه کرد. مترجم دیگر *الفلیله‌ولیله*، ابراهیم اقلیدی است. وی براساس منابعی جز منبع تسوجی، این کتاب را در چندین دفتر، به فارسی ترجمه کرده است. دفتری که حاوی قصه سندباد است، عنوان «شبان‌های هند و ایرانی» دارد.

آثار فارسی‌ای که دربرگیرنده داستان سندباداند عبارتند از: *طوطی‌نامه* نخشبی و *جامع الحکایات*. منظور ما از *جامع الحکایات* نسخه شماره ۴۲۶۷ کتابخانه آستان قدس رضوی است که به کوشش پگاه خدیش و محمدجعفری (قنواتی) به طبع رسیده است.

داستان سندباد مرکب از یک داستان اصلی و چندین حکایت درونه‌ای است که، مورد اقبال جوامع گوناگون قرار گرفته و به زبان‌های دیگر ترجمه شده و یا تحریرهای مختلفی از آن صورت گرفته است. هیچ کدام از این ترجمه‌ها و تحریرها، نه در داستان اصلی و نه در داستان‌های درونه‌ای کاملاً مانند دیگری نیست. در چرخش این داستان در جوامع و مناطق مختلف، هریک از مترجمان و محرران، تغییراتی در آن داده‌اند. مطالعه تغییرات و تفاوت‌های این داستان در متون مزبور، در حیطه مطالعات ادب تطبیقی می‌گنجد که عمری بالغ بر نیم سده دارد و در گذر زمان، مکتب‌ها و شاخه‌هایی از آن رسته و تعاریف گوناگونی یافته است. رماک^(۱) ادبیات تطبیقی را «مطالعه ادبیات فراسوی مرزهای یک کشور خاص و مطالعه روابط میان ادبیات از یک سو و سایر قلمروهای دانش و معرفت ... از سوی دیگر می‌داند.» (رماک، ۱۳۹۱: ۵۵)

پیربرونل^(۲)، شرط انجام مطالعات را حضور دو فرهنگ یا دو زبان می‌داند. (نقل از: لطافتی، ۱۴۰۰: ۱۱۱) رویا لطافتی با این فرض که تعدد مرزهای فرهنگی در یک اثر واحد، بستری همخوان با تعریف برونل به وجود می‌آورد، شیوه‌ای برای مطالعات تطبیقی بر بستر یک متن، پیشنهاد می‌کند. (همان)

براساس تعاریفات مختلف ادبیات تطبیقی، حوزه‌های پژوهش در ادبیات تطبیقی هم متعدد شده است. یوست^(۳) این حوزه‌ها را به چهار گروه اصلی تقسیم می‌کند که از جمله آنها، گروه تأثیرات و تشابهات است. وی بسیاری از تحقیقات ادبی را ذیل همین گروه



می‌آورد که ترجمه‌پژوهی در زمره آن‌هاست: «بدون تردید ترجمه کارکرد مشخصی در چارچوب مطالعات تطبیقی دارد.» (یوست، ۱۴۰۰، ۶۹) لطافتی نیز تأکید دارد که طرح شیوه‌های نو، به هیچ وجه نیازمند از میدان به در کردن شیوه‌های پیشین نیست. وی در کتاب «ادبیات تطبیقی در نوسان» به طرح شش نوشتار پرداخته که دو به دو قابلیت تکمیل یکدیگر را دارند. یکی از این دوگانه‌ها، اقتباس و ترجمه است. «مقوله اقتباس به صراحت اعلام می‌کند که من ادبیات تطبیقی‌ام و متن ترجمه‌ای هم چنین داعیه‌ای دارد.» (لطافتی و معظمی، ۱۳۹۹: ۶۴) «اثر ترجمه‌ای هم خود ادبیات تطبیقی است و هم ظرفیت بسیار بالایی برای مطالعه‌ای تطبیقی دارد.» (همان، ۷۶)

خلاصه سخن این که چون در مقاله حاضر، در مواردی سندبادنامه ظهیری با الف لیله و لیله و سندبادنامه عربی مقایسه شده، در حیطه مطالعات ادب تطبیقی می‌گنجد. پیش از بحث، خلاصه داستان که پهنه گیتی را در نور دیده و «پس از انجیل دومین کتابی است که دارای ترجمه‌های زیادی، به زبان‌های مختلف است.» (ظهیری، ۱۳۹۲: چهارده) آورده می‌شود.

پادشاهی «کوردیس» نام، صاحب فرزند نمی‌شد و از این بابت متفکر بود. روزی یکی از مخدّرات حرم پی به تحیّر پادشاه برد و از او علت را پرسید. پادشاه گفت حزن او به این علت است که صاحب فرزند نمی‌شود. مخدّره گفت با دعا و تضرع به درگاه خداوند صاحب فرزند می‌شود. شاه از همین مخدّره صاحب فرزند گردید. فرزند را به دایه سپرد و سپس در دوازده سالگی او را به مودّب (سندباد) فرستاد. در مدت ده سال هیچ یاد نگرفت. سپس سندباد در شش ماه موفق می‌شود همه علوم را به شاهزاده یاد دهد. چون سندباد می‌خواست شاهزاده را به نزد شاه ببرد تا آموخته‌های خود را به شاه و وزیرانش

نشان دهد، در طالع او نگرست و نحوستی در آن دید. سندباد به شاهزاده سفارش می‌کند که هفت روز با هیچ کس سخن نگوید که باعث هلاک او می‌گردد و خود متواری می‌شود. شاهزاده روز بعد در حضور پادشاه و وزیران، هیچ نمی‌گوید. وزرا گفتند او را به حرم باید فرستاد. کنیزکی او را به نزد خود برد و در سرای خود، عشقش را به شاهزاده اظهار کرد. شاهزاده گفت که تعرض حرم پدر، لایق فتوت رجال نبود و اگر من درین هفت روز کلمتی گویم سبب هلاک من باشد، چون ایام نحوست منقضی شود جزای تو داده خواهد شد پس با کمال غضب از حجره کنیزک بیرون می‌رود.

کنیزک نزد شاه رفت و واقعه را بازگونه جلوه داد و شاه را به قتل فرزند تحریک نمود. وزرا از دستور شاه آگاه شدند. هر روز یکی به خدمت شاه می‌رفت و با گفتن داستان‌هایی در مکر زنان، شاه را از فرمان خود منصرف می‌کرد. کنیزک نیز چون مطلع می‌شد، پیش شاه می‌رفت و با گریه و گفتن قصه باز شاه را به قتل فرزند بر می‌انگیخت. وزیر بعدی، نزد شاه می‌رفت و مانند وزیر قبلی با روایت قصه‌ای در مکر زنان، شاه را از دستور خود منصرف می‌کرد و شاهزاده به حبس بر ای می‌گشت تا اینکه هفت روز نحس تمام شد و شاهزاده سکوت خود را شکست و شاه را از حقیقت ماجرا آگاه کرد. در نهایت با مشورت شاهزاده، کنیزک به مجازات رسید.

۲-۱. روش تحقیق

چارچوب نظری مقاله حاضر متمایل به مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی است. در مکتب فرانسوی، تفاوت زبان، شرط مطالعات تطبیقی است اما در مکتب آمریکایی تفاوت زبانی شرط پژوهش‌های ادبی تطبیقی نیست، به همین سبب در مقاله حاضر، افزون بر مقایسه سندبادنامه ظهیری با متون عربی، این متن با متن‌های فارسی نیز موازنه و سنجیده شده



است. همچنین به تبعیت از مکتب آمریکایی، به تأثیر و تأثرهای این متون کمتر توجه شده و بر خود متن‌ها تأکید و وجوه تشابهات و بخصوص افتراقات آن‌ها توصیف، تحلیل و نقد گردیده است.

۳-۱. پیشینه تحقیق

در مورد ادبیات تطبیقی، کتاب‌ها و مقالات متعددی به زبان فارسی ترجمه یا تألیف شده است. از جمله این کتاب‌ها و مقالات در حوزه نظری، «درآمدی بر ادبیات تطبیقی» (یوست، ۱۴۰۰) «تعریف و عملکرد ادبیات تطبیقی» (رماک، ۱۳۹۱)، «ادبیات تطبیقی در نَوسان» (لطفاتی و معظمی فراهانی، ۱۳۹۹) و «ادبیات تطبیقی از منظری دیگر (تصویر اثر از دیدگاه پژوهشگر)» (لطفاتی، ۱۴۰۰) است. در حوزه کاربرد نیز مقالات بسیار نگارش یافته است که یادکرد آن‌ها در این پیشینه ممکن نیست. علی رضا انوشیروانی، در مقاله «ناسامانگی ادبیات تطبیقی در ایران» (انوشیروانی، ۱۳۹۸) پاره‌ای از این مقالات را نقد نموده است.

در مورد سندبادنامه هم مقالاتی نوشته شده است. بعضی از آن‌ها، مربوط به تصحیح این متن است، مانند «نقد و بررسی تصحیح کتاب سندبادنامه» (خسروی، ۱۳۹۵: ۱۳۱-۱۵۱)، پاره‌ای به مسائل اجتماعی و جایگاه زن در این کتاب اختصاص دارد، مانند: «تحلیل انتقادی انگاره زن در سندبادنامه» (کمالی اصل و همکاران، ۱۳۹۷: ۷۳-۹۵) مقالاتی هم مرتبط با عناصر داستانی این کتاب است مانند «رویکرد تحلیلی به عناصر داستانی سندبادنامه» (مشهدی و همکاران، ۱۳۹۳: ۶۱-۷۶) مقالاتی از این دست، ارتباطی با موضوع مقاله حاضر ندارند. محمدجعفر محجوب در تعلیقات سندبادنامه منظوم به اختصار، به مقایسه سندبادنامه منظوم با طوطی‌نامه نخشی پرداخته است. تفاوت مقاله

حاضر با تعلیقات محجوب، در گستردگی حوزه پژوهش ماست. بنابراین می‌توان گفت تا امروز مقاله‌ای در مقایسه داستان سندبادنامه ظهیری با روایات دیگر نوشته نشده است.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. داستان اصلی

به طور کلی چارچوب داستان در همه روایات ما مانند هم است و از این رو بررسی وجوه شباهت‌ها که در مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، مطرح است، موضوعیت ندارد؛ اما این روایات در پاره‌ای مسائل، که برخی از آن‌ها مرتبط با عناصر داستان شناختی است با هم تفاوت‌های قابل اعتنا دارند.

۲-۱-۱. سن شاهزاده در آغاز تعلّم

یکی از تفاوت‌های جزئی در داستان اصلی سندبادنامه، سنی است که پادشاه، شاهزاده را به مؤدب می‌سپارد. در روایت ظهیری آمده که: «چون عدد سال او به دوازده رسید پادشاه او را به مؤدب فرستاد ... در مدت ده سال، هیچ چیز از مدارک علوم یاد نگرفت» (ظهیری سمرقندی، ۱۳۹۲: ۳۳) بنابراین شاهزاده تا ۲۲ سالگی هیچ نیاموخته است. در الف‌لیله و لیله، شروع به تحصیل شاهزاده، در پنج سالگی است:

«فتربی ذلک الغلامُ الی أنْ بَلَغَ مِنَ العمرِ خمسَ سنین و کان عند ذلک الملک رجل حکیم ... یسمی السندباد فسلم الیه ذلک الغلام، فلما بلغ من العمر عشر سنین علّمه الحکمة و الادب الی ان صار ذلک الولد لیس احد فی هذا الزمان ینظره فی العلم.» (الف‌لیله و لیله،

۱۴۲۴: ۶۰/۳)



در سندبادنامه عربی شاهزاده در هفت سالگی به مؤدب می‌رود: فکیر الغلام و... بلغ من العمر سبعة اعوام... ثم احضر الملك ولده و سلمه للحکیم السندباد و اشهد علیه ان يعلمه فی ثلاث سنين.» (سندبادنامه عربی، ۱۳۶۲: ۳۵۰)

ظاهراً روایت سندبادنامه عربی و الفاليله بر روایت ظهیری برتری دارد و پذیرفتنی‌تر است چه شاه پس از سالیانی و در کهولت صاحب فرزند می‌شد و اشتیاق و اهتمام تمام دارد که فرزندش را برای سلطنت پس از خود آماده کند. افزون بر این دوازده سالگی برای آغاز یادگیری، آن هم برای شاهزاده، دیر به نظر می‌رسد.

۲-۱-۲. پایان تحصیلات موفق شاهزاده و حضورش در دربار

پس از انقضای مدت شش ماهه‌ای که سندباد تعهد کرده بود در آن، علوم را به شاهزاده بیاموزد و در این تعهد موفق شده بود، سندباد خواست که شاهزاده را به خدمت شاه ببرد تا محصلات خویش را بنماید. سندباد طالع وقت را می‌بینید. در شکل طالع شاهزاده، تا هفت روز پیوسته نحوست اقتضا می‌کرد. سندباد متحیر شد... پس شاهزاده را گفت... اگر در این هفت روز با هیچ آفریده‌ای سخن گویی موجب هلاک تو شود. اگر تو را به حضرت برم در خطر افتی و اگر نبرم من در معرض سیاست پادشاه باشم... مصلحت آن بود که درین هفت روز متواری شوم تا زمان محنت درگذرد... فردا چون تو را به حضرت برند، مهر سکوت بر لب نه.» (ظهیری سمرقندی، ۱۳۹۲: ۴۹-۵۰)

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید سندباد در موقعیت دشواری قرار گرفته است. اگر شاهزاده را به دربار ببرد، برای نمایش آموخته‌های خود باید سخن گوید که هلاک وی را در پی دارد. اگر سندباد، شاهزاده را به دربار نبرد، خود حکیم در خطر می‌افتد. پرسشی‌هایی که در اینجا به ذهن می‌آید این است که چرا جان حکیم به خطر می‌افتد؟ آیا سندباد

نمی‌توانست حقیقت را به شاه بگوید؟ یا نمی‌توانست حضور شاهزاده را در دربار یک هفته به عقب بیندازد تا ایام نحوست سپری گردد؟

از واکاوی روایت ظهیری پاسخی روشن برای این پرسش‌ها نمی‌یابیم. اما با تفحص در روایات دیگر، می‌توان پاسخ‌هایی برای این پرسش‌ها یافت یا موقعیت سخت سندباد را بهتر دید.

در *الف‌لیله‌ولیله* آمده که سندباد پنهان نمی‌شود بلکه به خدمت شاه می‌رود و از طالع شاهزاده به او خبر می‌دهد. «ذهب الحکیم الی الملک والده و أعلمه بالخبر» (الف‌لیله‌ولیله، ۱۴۲۴: ۶۰/۳)

روایت *الف‌لیله* منطقی نیست و در نقد آن باید گفت که اگر سندباد در ایام نحوست پنهان نمی‌شد، بایستی در وقایع بعد، اتهام کنیزک به شاهزاده، دستور قتل شاهزاده و ... نقش و حضور می‌داشت و احتمالاً با همدستی وزرا، شاه را از دستور قتل فرزند باز می‌داشت.

روایت *سندبادنامه* عربی در اینجا منطقی‌تر و کامل‌تر است و می‌تواند پرتو روشنی بر حوادث بیندازد. در *سندبادنامه* عربی آمده که روز قبل از اتمام مهلت شش ماهه، پادشاه، سندباد را احضار می‌کند و از وی وضعیت تحصیلی فرزندش را می‌پرسد. سندباد می‌گوید وضعیت او به گونه‌ای است که تو را شادمانه کند و فردا، اجتماع خواهد بود. سندباد به نزد شاهزاده می‌آید و به او می‌گوید فردا تو را نزد پدر خواهم برد. اکنون در طالع تو نظر می‌کنم و ...



بنابراین سندباد، باید فردا شاهزاده را به نزد پدر و وزرا ببرد، اگر نبرد خلف وعده کرده و به این سبب، مورد غضب شاه قرار می‌گیرد: «کره آن یمسک ابن الملک هذه المدة فيكون قد اخلف الميعاد و يغضب الملك عليه.»

بنابراین سندباد نه می‌تواند شاهزاده را پیش خود نگه دارد و نه می‌تواند موعد اجتماع را یک هفته به تأخیر بیندازد چه در هر دو صورت خلف وعده کرده است. و جزای خلف وعده، البته، سیاست و عقوبت است. پیش از این هنگامی که سندباد می‌خواست در شش ماه، همه علوم را به شاهزاده بیاموزد، به شاه تعهد می‌دهد که اگر «تفاوت و تأخیری به لوازم آن داخل شود مستوجب سیاست و عقوبت پادشاه باشم.» (ظهیری سمرقندی، ۱۳۹۲: ۴۶) و پادشاه از او می‌خواهد که باید «تاویل انصاف از اباطیل خلاف» صیانت کند. (همان، ۴۷)

اگر سندباد حقیقت را به شاه می‌گفت باز جانش در خطر بود چه شاه و وزرا او را تصدیق نمی‌کردند و سکوت شاهزاده را بهانه‌ای برای شکست سندباد در تعلیم شاهزاده تعبیر می‌کردند. سندباد خود بدین موضوع اعتراف کرده است. وقتی که در اواخر داستان شاه از او می‌پرسد چرا حقیقت را به من نگفتی و پنهان شدی، می‌گوید:

«ما حملک علی هذا؟ یقال [السندباد] اخذت طالع ولدک لما طلبته ان یحضر ... فشق ذلك علی و خشیت ان اخبرک بذلک ما تحملنی علی الصدق.»

اتفاقاً وقتی فردا، شاهزاده در اجتماع شاه و وزرا سکوت می‌کند، یکی از حاضران، سندباد را در مظان اتهام قرار می‌دهد و می‌گوید: او، شاهزاده را «حب الفهم» خوانده و او را گنگ کرده است: «فقال بعضهم لبعض: ان السندباد اسقاه حب الفهم^(۴) فاخرسه.» (سندبادنامه عربی، ۱۳۶۲: ۳۵۳)

۲-۱-۳. سخن گفتن شاهزاده در ایام نحوست

سندباد پس از تعلیم شاهزاده، به حکم نحوست طالع شاهزاده به او سفارش می‌کند که در مدت هفت روز با هیچ آفریده‌ای سخن نگوید که باعث هلاک او می‌گردد. این سفارش سندباد به شاهزاده، بین روایات دیگر این داستان، مشترک است. در سندبادنامه عربی آمده که شاهزاده به سندباد می‌گوید: اگر امر فرمایی در طول حیاتش سخن نخواهد گفت؛ فقال الغلام: «و الله لو أمرتني ان لا اتكلم الدهر كله فعلت.» (سندبادنامه عربی، ۱۳۶۲: ۳۵۳) آن روز شاهزاده در حضور شاه و وزیرانش سکوت می‌کند. در سندبادنامه عربی آمده که شاهزاده در هنگام ورودش به دربار، سلام هم نمی‌کند: فَدَخَلَ وَلَمْ يَسَلِّمْ وَ لَمْ يَتَكَلَّمْ بِكَلِمَةٍ. فَكَلَّمَهُ الْمَلِكُ فَلَمْ يرد عليه جواب.» (همان)

پس از این، شاهزاده را به نزد کنیزک می‌فرستند. کنیزک در حجره خلوت به او می‌گوید: «دست معاهدت در دست من نه که چون این ملک و دولت به تو سپارم نذر و عهود با من به وفا آوری. شاهزاده گفت که در این مهم به چه طریق شروع و مداخلت نمایی؟ ... شاهزاده گفت: تعرض حرم پدر لایق کرم و فتوت رجال نبود.» (ظهیری سمرقندی، ۱۳۹۲: ۵۲)

پرسشی که اینجا مطرح می‌شود این است که چرا شاهزاده خلاف سفارش معلمش لب به سخن باز کرد، مگر سندباد بدو نگفته بود که اگر در مدت هفت روز با احدی سخن گوید باعث هلاک او می‌شود؟

در روایت ظهیری چنانکه ملاحظه می‌فرمایید در این قسمت از طرح، یکی از عناصر مهم داستان، خبری نیست.

طرح نقل حوادث با تکیه بر موجیبت و روابط علت و معلول است. «سلطان مُرد و سپس ملکه مُرد داستان است؛ اما سلطان مُرد و پس از چندی ملکه از فرط اندوه در گذشت، طرح است. در اینجا نیز توالی زمانی حفظ شده، لیکن حس سببیت بر آن سایه افکنده است.» (اخوت، ۱۳۷۱: ۳۶-۳۷)

در *الفلیله ولیله* نیز مانند روایت ظهیری، این قسمت از روایت، داستان است نه طرح: فقال لها الولد، حين اخرج عند والدي أخبره بذلك فيقاتلك. (الفلیله ولیله، ۱۴۲۴: ۶۰/۳)

در *جامع الحکایات*، داستان به طرح تبدیل شده است. در این روایت دو علت برای به سخن درآمدن شاهزاده در کاخ کنیزک، می‌توان استنباط کرد یکی غرابت شدید درخواست کنیزک که خود باعث می‌شود شاهزاده سفارش سندباد را فراموش کند: «مخدره دست شاهزاده بگرفت و با او در حجره خلوت رفت ... شاهزاده از غرابت این سخن وصیت سندباد در باب خاموشی فراموش کرد. گفت: به چه طریق در کفایت این مهم شروع و مداخلت نمایی.» (جامع الحکایات، ۱۳۹۰: ۶۹)

و دلیل دوم غلبه غضب بر شاهزاده است. در روایت *سندبادنامه عربی* نیز این قسمت، طرح است نه داستان؛ در سندبادنامه عربی آمده که شاهزاده از درخواست کنیزک غضبناک می‌گردد و وصیت سندباد را فراموش می‌کند و به سخن در می‌آید، سپس وصیت استاد را به یاد می‌آورد و سکوت می‌کند: فعند ذلك غضب ابن ملك حتى نسي وصية معلمه و قال لها: يا فاجرة اذا انقضت السبعة ايام و تكلمت سوف اقابلك ثم ذكر الوصية فسكت. (سندبادنامه عربی، ۱۳۶۲: ۳۵۲)

بعدها، در اواخر داستان، شاهزاده خود، همین علت را برای به سخن درآمدنش نزد کنیزک به پادشاه می‌گوید: «إِنَّهَا دَعَّتْنِي إِلَى نَفْسِهَا. أُبَيَّتُ عَنْهَا وَ مَاطَاوَعْتُهَا وَ نَسَيْتُ وَصِيَّةَ مُعَلِّمِي السِّنْدِبَادِ وَ قُلْتُ وَاللَّهِ إِذَا مَضَتِ السَّبْعَةُ أَيَّامٌ» (همان: ۳۸۴)

به طور کلی علت پاره‌ای از تفاوت‌های سندبادنامه عربی با روایت ظهیری را می‌توان چنین تحلیل کرد که راوی سندبادنامه عربی در روایت خود، به مسأله طرح توجه داشته است. نمونه دیگر توجه او به این عنصر مهم داستان شناختی را در داستان زن دهقان با مرد بقال می‌توان دید. در روایت ظهیری (ص ۹۵)، آمده که دهقانی روزی قراضه‌ای به زنش داد تا به بازار رود و برنج بخرد و خود به بازار نرفت و علتی برای این کار آورده نشده است. در سندبادنامه عربی، سبب این کنش، خستگی مرد و آمدن او از سرکار است: «فَانِي جِيْتُ تَعْبَانٌ مِنَ الشَّغْلِ» (سندبادنامه عربی، ۳۶۱)

۲-۱-۴. برگشت شاهزاده از حبس به دربار

پس از گذشت ایام نحوست شاهزاده باید از حبس به دربار شاه آید. سوالی که اینجا مطرح می‌شود این است که شاهزاده چگونه به دربار پیوند می‌یابد، آیا خود می‌رود، یا وزیری او را می‌طلبد و ...

در روایت ظهیری آمده که شاهزاده در روز هشتم به زبان معتمدی به وزیر کبیر پیغام فرستاد که نوبت مشقت گذشت. وزیر در حال به خدمت شاهزاده می‌شتابد و ... در طوطی‌نامه آمده که وزیر هفتم به نزد شاه می‌رود و می‌گوید امروز شاهزاده را به حضور باید طلبید ... پادشاه فرمود تا پسر را حاضر آرند. (نخشب، ۱۳۷۲: ۸۳)

در *الفلیله و لیلیه*، شاهزاده خود بر شاه وارد می‌شود در حالی که دست در دست سندباد دارد: «و فِي الْيَوْمِ الثَّامِنِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ وَكَدَّهُ وَ يَدُهُ فِي يَدِ مُؤَدِّبِهِ السِّنْدِبَادِ.»



(الفلیله‌ولیله، ۱۴۲۴: ۹۳/۳) اما حکایت سندبادنامه عربی با روایت‌های فوق کم و بیش متفاوت است. در این روایت آمده که کنیزکی در این هفت روز در خدمت شاهزاده بوده و غذا و شراب او را آماده می‌کرده است. شاهزاده به همین کنیزک می‌گوید که پیش وزیر کبیر رود و او را به نزد شاهزاده بخواند: «فلما اصبح الصبح تکلم ابن ملک و قال الحمد لله ثم قال ابن ملک لجاریة کانت تخدمه لاجل طعامه و شرابه فی تلك سبعة ايام: انطلقی الی الوزير الکبیر و ادعیه الی.» (سندبادنامه عربی، ۱۳۶۲: ۳۸۴) می‌توان گفت معتمدی که در روایت ظهیری، رابط شاهزاده با دربار شاه شده است، همین خدمتکار شاهزاده در ایام نحوست بوده است.

در تحلیل این تفاوت می‌توان گفت که راوی سندبادنامه عربی به پیوند و ربط حوادث داستانی دقت بیشتری داشته است و از این رو مخاطب او که طبقه عوام‌اند، به راحتی و سهولت می‌توانند روایت خطی او را بفهمند و از قصه التذاذ ببرند.

تفاوت‌های متون حاوی داستان سندباد، در همین حدود است. در یک جمع‌بندی می‌توان گفت عوامل متعددی باعث تفاوت در استان اصلی سندباد شده‌اند. توجه به طرح و دقت در جزئیات و روند حوادث، یکی از این عوامل است. اندیشه و آرمان مترجم یا محرر نیز می‌تواند روایت را کمابیش دگرگون کند، مثلاً؛ راوی سندبادنامه عربی، با همه اختصار این روایت، به مسائل سیاسی و بشردوستانه، گوشه چشمی دارد. وی می‌گوید سندباد برای قبول تعلیم شاهزاده سه شرط را به شاه پیشنهاد می‌کند. این سه شرط که در هیچ کدام از دیگر روایات مورد بحث ما نیامده، چنین است: شاه آنچه را برای خود دوست دارد، برای مردم نیز دوست داشته باشد، در امور عجله نکند و در هنگام قدرت، از

لغزش گناه کار درگذرد. قال [السندباد] الاولى ان تحب للناس ما تحب لنفسك ...
(سندبادنامه عربی، ۱۳۶۲: ۳۵۱)

۲-۲. حکایات یا داستان‌های درونه‌ای

شمار قصه‌های درونه‌ای داستان سندباد. در روایات مختلف، یکسان نیست. به طور کلی در مقام مقایسه، داستان‌های درونه‌ای روایات سندباد را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: مشترک، محذوف، افزوده‌ای و تلفیقی. داستان‌های مشترک، داستان‌هایی‌اند که در روایت ظهیری و دست کم یک متن دیگر آمده است. داستان‌های محذوف، حکایاتی‌اند که در سندبادنامه ظهیری آمده‌اند؛ اما از یک یا چند روایت دیگر، حذف شده‌اند. داستان‌های افزوده‌ای، قصه‌هایی‌اند که در روایت ظهیری وجود ندارند؛ ولی در متون دیگر روایت شده‌اند. داستان‌های تلفیقی، قصه‌هایی‌اند که در روایت ظهیری، دو روایت مستقل و منفردند اما در بعضی روایات دیگر به هم تلفیق شده و یک قصه را تشکیل داده‌اند.

۲-۲-۱. داستان‌های درونه‌ای مشترک

داستان‌های مشترک بین این روایات، گاه عیناً مانند هم نیستند و کمابیش تفاوت‌هایی در آن‌ها دیده می‌شود؛ اما ساختار و زمینه آن‌ها همانند است.

تفاوت‌های جزئی در داستان‌های مشترک

بررسی و بیان تفاوت‌های داستان‌های مشترک این متون، در حوصله این مقاله نمی‌گنجد. از این رو، به ناگزیر، به بررسی داستان مرد لشکری با معشوقه، که بین همه روایات مشترک است، بسنده می‌شود.



در سندبادنامه ظهیری پیشه شوهر معشوقه، مشخص نیست و از او به «کدخدای خانه»، یاد شده؛ اما در روایت سندبادنامه عربی، شوهر معشوقه، تاجر است:

«قیل کان رجل من التجار و کان له امرأة حسنه» و در الفلیله ولیله، از او به زوج و در طوطی نامه به «خواجه» یاد شده است. همچنین پیشه مرد عاشق در این روایات متفاوت است. در سندبادنامه ظهیری، عاشق لشکری است. در الفلیله ولیله: «ان رجلاً کان یقف بالسیف علی رأس ملک من الملوک» و «خازندار»^(۵) و در سندبادنامه عربی «شاب طبردار، کان یقف علی رأس السلطان». در طوطی نامه مرد عاشق، رنگریز است: «در عهدی میان زنی و رنگریزی نظر محبت بود.» (نخشی، ۱۳۷۲: ۷۴) ظاهراً با توجه به ادامه داستان که عاشق، با رسیدن شوهر زن، شمشیر از نیام می کشد و بیرون می رود» روایات متون عربی و سندبادنامه ظهیری با فضای کلی داستان سازگارتر است و بر روایت طوطی نامه ترجیح دارد.

همچنین مکانی که زن، غلام را در آن پنهان می کند در این روایات متفاوت است. در سندبادنامه ظهیری نهانگاه غلام «غرفه» و در طوطی نامه «گوشه ای» و در الفلیله ولیله «طابق» (سردابه) است: «و رَمَتْهُ فِی طابِقِ عِنْدِهَا» (۶۴/۳) این مکان در سندبادنامه عربی، «خرستان»^(۶) (گنجه) است: فادخلته الی خُرستان عندها و خَبْتَه» (ص ۳۵۸)

ظاهراً این اختلاف ناشی از محل نگارش این داستان است. ظاهراً در ناحیه ای که سندبادنامه عربی ترجمه تألیف شده، واژه «خرستان» تداول داشته و مؤلف با گزینش این واژه، به اثر خود رنگ محلی و عامیانه بخشیده است.

از تفاوت های جزئی دیگر کم و کیف گفتگو بین زن و عاشق (مرد لشکری یا رنگریز) است. وقتی که عاشق، غلام را با رقعهای به طلب زن می فرستد و درنگی در رفتن زن به پیش عاشق به

سبب مشغولیت زن به غلام می‌افتد، عاشق خود به طلب زن می‌آید و از او علت تأخیر را می‌پرسد. در *سندبادنامه* ظهیری آمده که زن اصلاً آمدن غلام را تکذیب می‌کند:

معشوقه گفت: ای سرمایه زندگانی، حدیث قاصد و رقعہ هر چند دروغ است ...» در *سندبادنامه* عربی نیز مانند ظهیری، زن، در موضع انکار است و می‌گوید غلام را ندیده است: «فلما دخل استاده و سال عنه، أنکرته و قالت: ما رأیته.» (سندبادنامه عربی، ۱۳۶۲: ۳۵۸)

در *طوطی‌نامه*، زن آمدن غلام و قاصد را تکذیب نمی‌کند ولی می‌گوید: «تقصیر داری! به طلب من زنی باید فرستاد نه مردی که او بر درآمد و سلام تو به تبلیغ رسانید ... به استدعاء این چنین کس چگونه توان آمدن؟» (نخشی، ۱۳۷۲: ۷۴) این عبارت، پیچیدگی و ژرفای مکر زنان را که در کتب هندی نمود بسیاری دارد، بهتر نشان می‌دهد.

همچنین می‌توان تحلیل کرد که نخشی در اینجا از قوه خلاقیت و آفرینش خود بهره برده و این عبارات را که نوعی طنز در آن نهفته و خوشایند مخاطب است، به داستان افزوده است. این نوع خلاقیت‌ها که به شیرینی داستان می‌افزاید کمابیش در متون حاوی داستان سندباد دیده می‌شود که به یک نمونه دیگر، اکتفا می‌شود.

در داستان زن دهقان با مرد بقال، مشترک بین همه روایات، زن بی‌خبر از این که شاگرد بقال، گوشه چادرش را گشوده و به جای شکر و برنج، در آن خاک ریخته است از مغازه به خانه می‌آید و چادر را پیش شوهر باز می‌کند. در روایت ظهیری در ادامه آمده که شوهر به زن می‌گوید «حال این خاک چیست؟ زن چون آن خاک بدید، بر بدیهه در خانه رفت و غربال بیرون آورد و آغاز کرد خاک بیختن را». و گفت که در اثنای رفتن به بازار، شتری به او لگد زده و قراضه (زر) در میان خاک افتاده و هرچه آن را جست، نیافته است. از این رو خاک آن موضع را با خود آورده تا غربال کند و زر بیابد. شوهر به او می‌گوید «لعنت بر آن زر باد، قراضه دیگر بستان و گرنج خر و خاک



بیرون انداز» (ظهیری سمرقندی، ۱۳۹۲: ۹۷) مؤلف یا مترجم سندبادنامه عربی، به جای تقلید صرف، با بهره از قوه خلاقیت و تخیل خود به داستان شاخ و برگ داده است. در این روایت آمده که مرد خود غربال را از دست زن می‌گیرد و خاک را غربال می‌کند و در آن چیزی نمی‌یابد. زن غربال را از او می‌گیرد و درهم را پنهان از چشم مرد در غربال می‌افکند و سپس آن را از غربال خارج می‌کند و به شوهر نشان می‌دهد. «ثم انها اخذت الغربال منه و ارمته الدرهم فيها فی التراب و ...» (سندبادنامه عربی، ۱۳۶۲: ۳۶۲)

در روایت الف لیله، تخیل و قوه خلاقیت راوی، مناسب با مخاطب، فضای داستان را طنز آلود کرده است. مرد با دیدن خاک در گوشه چادر، به زن می‌گوید مگر گفتم می‌خواهیم عمارتی بسازیم که خاک و سنگ آورده‌ای: «هل نحن قلنا عندنا عماره حتى جئت لنا بتراب و حجر». (الف لیله، ۱۴۲۴: ۶۷) زن که برای طبخ، دیگ در دست داشت و تازه متوجه موضوع شده بود، گفت که از پریشانی به جای غربال، دیگ آورده است. سپس حادثه دروغین افتادن درهم در خاک را می‌بافد و غربال را به مرد می‌دهد که غربال کن چشم‌های تو سالم تر از چشمان من است ...» (همان)

۲-۲-۲. داستان‌های درونه‌ای محذوف

در روایت ظهیری داستان‌های بسیاری هست که در اکثر روایات دیگر نیامده‌اند؛ مثلاً داستان درونه‌ای «خرس و بوزنه و درخت انجیر» که در هیچ یک از روایات به جز جامع الحکایات نیست. در *طوطی‌نامه* تمام داستان‌هایی که راوی آن‌ها کنیزک و در ذمّ وزرا یا مکر و کید مردان است، حذف شده است. کنیزک پس از آن که می‌شنود که وزیری، شاه را از کشتن شاهزاده منصرف کرده است، به نزد شاه می‌شتابد و با این عبارات کلیشه‌ای و قالبی، او را به قتل فرزند بر می‌انگیزد: «کنیزک بر شاه بیامد و بر جای دادخواهان بایستاد و التماس انصاف کرد» (نخشبی، ۱۳۷۲: ۷۸)

در حقیقت، حذف قصه‌های کنیزک در *طوطی‌نامه* ناظر بر جنبه زن ستیزی این کتاب است که در هند نوشته شده و اغلب کتاب‌های این خطّه، چنانکه می‌دانیم، مشتمل بر حکایاتی در خوارداشت و اهانت به دختران حوا است.

برعکس *طوطی‌نامه*، در پاره‌ای از روایات، قصه‌هایی از زبان کنیزک به حکایت‌ها افزوده شده که همسنگ قصه‌های وزرا و نشان دهنده مکر و کید مردان است.

برای دیدن داستان‌های مشترک و محذوف در روایات مختلف این داستان به جدول شماره ۱

رجوع شود.

عنوان داستان	سندبا دنامه ظهیری سمرقندی	طوطی نامه نخشی	جامع الحکایات	الفلیله ولیله	سندبادنا مه عربی
حمدونه و روباه	۳۵	-			
گرگ و روباه و اشتر	۳۷				
شاه کشمیر با پیلبان	۴۲				
زن و گوسفند و	۵۹	-	۶۹۹	-	-

					پیلان
۳۵۵	۶۲	۷۱۰	-	۶۳	کدخدای با زن و طوطی
۳۵۸	۶۴	۷۰۴	۷۴	۷۵	مرد لشکری با معشوقه
۳۵۶	۶۳	۷۰۶	-	۸۴	گازر با خر و پسر
-	-	۷۰۸	-	۸۸	داستان کبک نر با ماده
۳۶۱	۶۶	۷۰۹	۸۲	۹۵	زن دهقان با بقال
۳۵۹	۶۵	۷۱۰		۹۹	شاهزاده با وزیر و غولان
۳۷۱		۷۱۳		۱۰۹	مرد لشکری و کودک و گربه ...

		۷۱۴	۷۶	۱۱۳	زن بازرگان با شوهر خویش
		۷۱۶		۱۱۸	خرس و بوزنه و درخت انجیر
۳۶۵	۷۰	۷۱۸		۱۲۶	شاهزاده و گرما به بان و ...
۳۶۶	۷۰	۷۱۹		۱۳۰	عاشق و گنده پیر و سگ گریان
۳۶۰	۶۶	۷۲۲		۱۴۵	صیاد و سگ و انگبین
۳۵۷	۶۴	۷۲۳		۱۴۹	داستان بازرگان لطیف طبع
		۷۲۴	۸	۱۵۲	داستان زن پسر با خُسر
		۷۲۶		۱۵۷	صعلوک

					و شیر و بوزنه
	۸۴	۷۲۸		۱۶۳	پری و زاهد و زن
۳۷۲	۸۷	۷۳۰		۱۶۹	گنده پیر و مرد جوان و زن بزّاز
۳۶۲	۶۷	۷۳۲		۱۷۹	شاهزاده با وزیران
۳۵۴	۶۱	۷۳۴		۱۸۴	پادشاه زن دوست
۳۸۱		۷۳۵	۷۹	۱۸۸	آن مرد که مکر زنان جمع کرد
	۹۳	۷۳۷		۱۹۶	کدخدای با مهمان و کنیزک
		۷۳۹		۲۰۲	کودک و رسن و چاه
۳۸۵	۹۶	۷۳۹		۲۰۵	کودک دو ساله

۳۸۶	۹۴	۷۴۲		۲۰۸	کودک پنج ساله
۳۸۷	۹۴	۷۴۲		۲۱۱	پیر نابینا
				۲۲۱	شاه کشمیر و دخترش و ..
				۲۲۷	روباه و کفشگر و اهل شارستان
				۲۳۱	شاه کشمیر و پسر وزیرش
				۲۳۴	هدهد و پارسا مرد

جدول ۱: داستان‌های مشترک و محذوف

۲-۳. داستان‌های درونه‌ای افزوده ای

در سنجش با *سندبادنامه* ظهیری، در روایات دیگر، داستان‌هایی وجود دارد که به آن‌ها داستان‌های افزوده‌ای اطلاق می‌کنیم. بیشتر این حکایات، در *الفلیله‌ولیه* آمده است و راوی بیشترین آن‌ها، کنیزک است. کنیزک در این داستان‌ها، مکر و کید مردان را در مقابل مکر زنان برجسته و نمایان می‌کند.



گویا دانای کُلّ داستان می‌دانسته است که مضمون داستان‌های وزرای هفتگانه مکر و کید زنان است از این رو متقابلاً حکایاتی در مکر و نیرنگ مردان بر زبان کنیزک جاری ساخته است. در سندبادنامه عامیانه نیز چهار داستان افزوده‌ای هست (حکایات ۱۲، ۱۶، ۱۵ و ۱۷) که راوی دو داستان (حکایات ۱۲ و ۱۵) کنیزک و راوی دو داستان (حکایت ۱۶ و ۱۷) وزیر ششم است. (رک: سندبادنامه عربی، ۱۳۶۲: ۳۶۹، ۳۷۶، ۳۸۰)

از این دیدگاه می‌توان گفت از این آثار، الف‌لیله و لیله ... در مقابل طوطی‌نامه است که داستان‌های کنیزک را کاملاً حذف کرده است. در داستان‌های افزوده‌ای عبارت «مکر مردان» صریحاً بیان و در روایات، نشان داده شده است. در سندبادنامه ظهیری حتی یک بار هم این ترکیب نیامده و به عبارت مکر وزیران محدود شده است. مثلاً در الف لیله و لیله در داستان «تهمت ناروا بر زن پارسا» آمده است که: قالت و کذلک بلغنی من کید الرجال ان رجلاً عَشَقَ امرأه ... (الف‌لیله و لیله، ۱۴۲۴: ۶۳/۳)

یکی از داستان‌های افزوده‌ای، داستان جفتران و زن اوست که در طوطی‌نامه آمده است. محبوب می‌نویسد که این داستان به جز طوطی‌نامه در هیچ یک از تحریرهای نظم و نثر سندبادنامه نیامده است. (عضد یزدی، ۱۳۸۱: ۸۵) آنچه به سخن محبوب می‌توان افزود این است که این داستان در سندبادنامه عربی نیز روایت شده است. (رک: سندبادنامه عربی، ۱۳۶۲: ۳۶۸)

عنوان داستان *	الف‌لیله و لیله	سندبادنامه عامیانه عربی	طوطی‌نامه
تهمت ناروا بر زن پارسا	۶۳		

		۷۲	زرگر و کنیز آواز خوان
		۷۴	مرد غمگین
		۷۸	شاهزاده و زن بازرگان
		۷۹	مردی که زبان کلاغ می‌دانست
۷۷	۳۸۰		جفتی که پست خمیر کرده بود
		۸۴	گردن بند ربوده شده
	۳۸۰	۸۵	دو کبوتر
		۸۵	شاهزاده بهرام و ملکه دتما
		۹۲	پسر پادشاه و معشوقه دیو
	۳۶۹		حکایه الخنزیر
	۳۸۰		حکایه ۱۷
	۳۷۶		حکایه الزحلف مع القرد



* عنوان داستان‌ها از هزارو یک شب ترجمه اقلیدی (شبان‌های هند و ایرانی) است.

جدول ۲: داستان‌های افزوده‌ای

۲-۲-۴. داستان‌های تلفیقی یا ترکیبی

در بعضی از روایات سندبادنامه، دو داستان با هم تلفیق شده و یک داستان ساخته‌اند. در سندبادنامه ظهیری داستانی با عنوان «داستان زن بازرگان با شوهر خویش» آمده است. در این داستان بازرگانی برای مدتی مسافرت می‌کند. زن وی در غیبت شوهر به خانه معشوق می‌رفت. مدتی گذشت، بازرگان بازگشت و در شهر به طرفی نامعهود فرود آمد. گنده پیری نادانسته زن وی را برای فساد به خدمت بازرگان برد. چون شوهر خود را دید فریاد زد: ای بدعهد، مرا به دست غم سپرده و خود به ماهرویان به عسرت مشغول شده. بازرگان در دست زن عاجز بماند. آخر الامر همسایگان درآمدند و آن‌ها را صلح دادند.» (رک: ظهیری سمرقندی، ۱۳۹۲: ۱۱۳-۱۱۷)

در روایت ظهیری داستان دیگری با عنوان عاشق و گنده پیرو سگ گریان آمده است. در این داستان، جوانی، عاشق زنی عقیف می‌شود. زن دست ردّ به خواهش او می‌زند. گنده پیری به جوان می‌گوید او را به وصال زن خواهد رساند. روزی گنده پیر با سگ خود به خانه زن می‌رود و چند قرص نان که در آن‌ها فلفل و سپندان بود به خورد سگ می‌دهد. از تیزی فلفل اشک از چشم سگ می‌ریزد. زن تعجب و سوال کرد. گنده پیر گفت این سگ دختری بوده که به عاشق خود وقعی ننهاد، خدا او را مسخ کرد. زن ترسید که مبادا این واقعه برای او نیز اتفاق افتد. پس موضوع عشق جوان را برای گنده پیر گفت. در نهایت به «قیادت گنده پیر، عاشق به معشوق رسید.» (رک: همان: ۱۳۰ - ۱۴۳)

این دو داستان، در *سندبادنامه عربی و الفلیله ولیله*، تلفیق شده و یک داستان درونه‌ای را ساخته‌اند. در این دو روایت، اول حکایت «عاشق و گنده پیر و...» آمده و سپس داستان دوم بدان تلفیق شده است. به این صورت که پس از آن که زن از ترس مسخ، تسلیم خواسته جوان شد، گنده پیر بشارت به جوان داد و به او گفت که فردا نیم‌روز، وی را به خانه زن می‌برد: *ذَهَبْتُ إِلَى الشَّابِّ وَقَالَتْ لَهُ... قَدْ لَعِبْتُ بِعَقْلِ الصَّبِيَّةِ فَانْتَ فِي غَدِ وَقْتُ الظَّهْرِ، تَحْضُرُ وَتَقْفُ لِي عِنْدَ رَأْسِ الْحَارِهِ حَتَّى أَجِءَ فَأَخْذُكَ وَ أَذْهَبُ بِكَ إِلَى مَنْزِلِهَا وَ ...»* (الفلیله ولیله، ۱۴۲۴: ۷۱/۳)

فردا گنده پیر به سر قرار می‌رود اما جوان را نمی‌بیند. از این رو برای این که انعام‌های زن را از دست ندهد، به دنبال کسی می‌گردد که او را به نزد زن ببرد. از قضا، شوهر آن زن از مسافرت برگشته بود. گنده پیر نزد مرد می‌رود و بدو می‌گوید: «یا فتی هل لك فی صبیِّه حسنه ... تفتن من رآها و لو كان عابدا؟ فصنعي اليها الشاب و كان في تلك المدة ما فعل شيئا. فقال له بسم الله»

از اینجا داستان زن بازرگان به داستان «عاشق و گنده پیر» تلفیق می‌شود. گنده پیر، مرد را به خانه زن می‌برد در حالی که نمی‌داندست مرد، شوی زن است. زن، با دیدن شوهر حيله‌ای می‌اندیشد: «انها وثبت و لطمت وجهه و خرقت ثيابه و نتفت ذقنه...» و قالت: یا فاسق و این العهد...» (سندبادنامه عربی، ۱۳۶۲: ۳۶۸) پایان داستان مانند روایت *سندبادنامه ظهیری* است.

در تحلیل این دگرگونی می‌توان گفت یا متن مبدأ روایات عربی متفاوت ظهیری بوده یا اینکه مترجمان ناشناخته این دو روایت به مثابه مترجمی که کاملاً مقید به متن مبدأ نیست و خواننده-محور است، در ترجمه خود کمابیش تغییراتی به وجود می‌آورند؛ چنانکه، سوزان



باست (۷)، می‌گوید: «مترجم متنی را که دیگری نوشته برمی‌گزیند و تغییر می‌دهد و تلاش فراوان می‌کند تا این متن به مذاق خوانندگان جدیدش خوش آید.» (نقل از: انوشیروانی، ۱۳۹۱: ۹)

۳. نتیجه‌گیری

داستان سندباد حکیم در متون متعدد عربی و فارسی روایت شده است که معروف‌ترین و کامل‌ترین آن‌ها در ادب فارسی، روایت ظهیری است. در ادبیات عربی روایتی کامل و ادبی از این داستان در دست نیست؛ اما روایاتی از آن در الف‌لیله و لیله و سندبادنامه‌عامیانه عربی آمده است. این روایات در قصه اصلی و قصص درونه‌ای، با هم تفاوت‌هایی دارند. عوامل مختلفی در بروز این تفاوت‌ها نقش دارند. بعضی مربوط به جغرافیا و محل ترجمه یا تألیف است؛ چه پاره‌ای از متون در سفر از زبان مبدأ به زبان مقصد کمابیش رنگ زبان و فرهنگ مقصد را به خود می‌گیرند. در طوطی‌نامه نخشی همه قصه‌های کنیزک که تم آن‌ها مکر مردان در برابر مکر زنان است، بدون استثناء حذف شده است. این موضوع را می‌توان چنین تحلیل کرد که در هندوستان (محل تألیف طوطی‌نامه) اندیشه‌های زن‌ستیزانه، به گواهی متون آن سامان، بیش از مناطق دیگر بوده است. این حکایات در متون عربی نه تنها حذف نشده؛ بلکه چندین حکایت با تم مکر مردان به داستان الحاق شده است؛ چه راویان عرب ظاهراً در مناطق نزدیک ایران می‌زیسته یا خود ایرانی عرب نژاد بوده‌اند. در سندبادنامه عربی، پادشاهی که فرزندش را به سندباد سپرد، ایرانی و همسرش نیز از دختران خردمند پادشاهان ساسانی بوده است. وجود واژه‌های فارسی در این متن، این تحلیل را قوت می‌بخشد.

قوه تخیل و خلاقیت مترجم یا محرر خواننده-محور نیز باعث تفاوت‌هایی در این روایات شده است. در این مقاله چنان که دیدیم، بعضی راویان متناسب با مخاطب داستان به حوادث و کنش‌های داستانی شاخ و برگ داده‌اند که گاه، داستان را به طنز آراسته است.

اندیشه و آرمان مترجم نیز عاملی است که متن مقصد را متفاوت از متن مبدأ می‌کند، مانند شروط سندباد برای تعلیم شاهزاده.

بعضی از راویان سندبادنامه، به جزئیات و روابط علی و معلولی کنش‌های داستانی توجه بیشتری دارند. این عامل نیز باعث تفاوت در روایات این داستان شده است. در روایت ظهیری، در مواضعی، داستان عاری از طرح یا دچار ابهام گشته است. می‌توان چنین تحلیل کرد که ظهیری چنانکه خود تصریح دارد و به گواهی صناعات لفظی فراوان کتابش، کمتر به عناصر داستان شناختی توجه داشته و توجه او به تهذیب نثر ابوالفوارس فناوری معطوف بوده است.

پی نوشت

۱- Remak

۲- Pierre Brunel

۳- Jost

۴- حبّ الفهم: میوه درخت بلادر. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل حبّ الفهم) در لغت نامه، همین جمله سندبادنامه عربی، شاهد مثال است.

۵- خازندار: خزانه دار: «این کلمه یا مصحف خزانه دار است و یا خازن را که خود معنی خزانه دار است بیهوده به دار افزوده اند» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل خازندار)



مختار کمیلی

بررسی تطبیقی سندبادنامه ظهیری سمرقندی

۶- خُرسَتان: واژه‌ای فارسی است. گنجِجه (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل خرسَتان) در لغت نامه همین جملات سندبادنامه عربی، شاهد مثال است.

Susan Bassnett – ۷

منابع

الف) کتاب

اخوت، احمد (۱۳۷۱) *دستور زبان داستان*، اصفهان: فردا

الف‌لیله‌ولیله (۱۳۸۷) ترجمه ابراهیم اقلیدی، با عنوان *(شبان‌های هند و ایرانی)* تهران: مرکز

الف‌لیله‌ولیله (۱۴۲۴) المجلد الثالث، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات

جامع الحکایات (۱۳۹۰) براساس نسخه آستان قدس رضوی، به کوشش پگاه خدیش و محمد جعفری (قنوتی)، تهران: مازیار

چهل طوطی (۱۳۷۵) ترجمه و تحریر سیمین دانشور و جلال آل احمد، تهران: نشر میترا و انتشارات مجید.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷) *لغت نامه*، تهران: دانشگاه تهران.

ستاری، جلال (۱۳۸۶) *افسون شهرزاد*، تهران: توس.

سندبادنامه عربی به زبان عامی (۱۳۶۲) مندرج در *سندبادنامه ظهیری سمرقندی به تصحیح احمد آتش*، تهران: کتاب فرزاد

ظهیری سمرقندی، محمدبن علی (۱۳۹۲) *سندبادنامه*، مقدمه و تصحیح سیدمحمدباقر کمال الدینی، تهران: میراث مکتوب

عضد یزدی (۱۳۸۱) *سندبادنامه منظوم*، به تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران: توس

لطافتی، رویا و معظمی فراهانی، بیتا (۱۳۹۹) ادبیات تطبیقی در نوسان، تهران: سمت
نخشبی، ضیاء (۱۳۷۲) *طوطی‌نامه*، به تصحیح و تعلیقات دکتر فتح اله مجتبایی - دکتر
غلامعلی آریا، تهران: منوچهری

هزارو یک شب (۱۳۳۷) با مقدمه علی اصغر حکمت، جلد چهارم، تهران: کتابخانه ابن
سینا

هزارویک شب (شبان‌های هند و ایرانی) (۱۳۸۷) ترجمه ابراهیم اقلیدی، تهران: مرکز.
یوست، فرانسوا (۱۴۰۰) درآمدی بر ادبیات تطبیقی، ترجمه دکتر علی رضا انوشیروانی،
دکتر لاله آتشی و رقیه بهادری، تهران: سمت

(ب) مقاله

انوشیروانی، علی رضا (۱۳۹۸) «ناسامانگی ادبیات تطبیقی در ایران»، ادبیات پارسی
معاصر، سال نهم، شماره اول، صص ۸۱-۱۱۲.

_____ (۱۳۹۱) «ادبیات تطبیقی و ترجمه پژوهی»، ادبیات تطبیقی،

س ۳، ش ۱، صص ۷-۲۵

خسروی، مجید (۱۳۹۵) «نقد و بررسی تصحیح‌های کتاب *سندبادنامه* آینه میراث»، س ۱۴،
ش ۱، صص ۱۳۱-۱۵۱.

رماک، هنری (۱۳۹۱) «تعریف و عملکرد ادبیات تطبیقی»، ترجمه فرزانه علوی زاده،
ادبیات تطبیقی، س ۳، ش ۲، پیاپی ۶، صص ۵۴-۷۲.

کمالی اصل، شیوا عباسی، حبیب اله نقابی، عفت، خویینی، عصمت (۱۳۹۷) «تحلیل
انتقادی انگاره زن در *سندبادنامه*»، *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، ش ۵۱، صص ۷۳-۹۵.



لطافتی، رویا (۱۴۰۰) «ادبیات تطبیقی از منظری دیگر (تصویر اثر از دیدگاه پژوهشگر)».

پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره ۹، ش ۴، صص ۱۰۸-۱۳۰.

مشهدی، محمدمیر، واثق عباسی، عبدالله، عارفی، اکرم (۱۳۹۳) «رویکرد تحلیلی به عناصر

داستانی سندبادنامه»، *متن‌شناسی ادب فارسی*، ش ۲۱، ۶۱-۷۶.